

فاعلاتن- فعولن - مفاعیلن - فع

شکایت

جور رسد از ما بر ما عنایتی نیست	-----	در جهان ما را ز کس شکایتی نیست
باران ناید جز خشکی عبارتی نیست	----	نسیم لطف ندمید بر دیار ما
دور آنچنان ز قربت حکایتی نیست	----	مدتی شد ز دانش قرار داریم دور
ظلم کسانست لازم شهادتی نیست	----	انزوا بر ما نه عاید ز ازل شد
غیر از سیاهی ما را سهولتی نیست	----	بستند در معرفت ظلمت شد دستور
ز شفق در آسمان علامتی نیست	----	نسلها ظهور کرد روشن نشد مقدر
نابودش کردند او را عبادتی نیست	----	سرود روشنی گر کسی کرد ترنم
لنگان خر مستعد به قیادتی نیست	----	کاروان دانشی ما کردند واژگونه
خر را هیچ وقت بشتر نیابتی نیست	----	شتر دور اندیش شد تابع خر لنگ
کوبیده شدند مجاز شکایتی نیست	----	راهروان تیزگام در آخر یافتند مقام
اورا بجز خورد و نوش مهارتی نیست	----	در از گوش با روشنائی کاری ندارد
ورنه ز ازل اینطور بشارتی نیست	---	اینچنین شد سیاهی بر ماستولی
تاثبوت آید با جهل قرابتی نیست	---	همت شیرکار است سیاهی زدودن

هزار شکایت دارد سی آبی بعجز

در شرح معارف هیچ کفایتی نیست